

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

خب رسیدیم به احتمال پنجم که احتمال پنجم این بود که یک مقدری در آیه مبارکه وجود
دارد و آن مقدر عبارت است از عن الثواب و الکرامة و الطريق الجنة. یعنی «ما کان الله
لیضل قوماً عن طریق الجنة و عن الثواب و عن الکرامة بعد از هداهم حتی یبین لهم ما
یتقون» خب اگر این باشد مفاد آیه شریفه دلالتش بر مدعا و برائت دلالت واضعای است
چون مفاد این است که خدای متعال قبل از بیان احکام و ایصال احکام طریق جنت را سد
نمی‌کند ولو احتیاط نکند. مقتضای اطلاق این است دیگه که ولو احتیاط نکند و وقعی به
احتمال تکلیف نهد خدای متعال سد باب جنت، باب کرامت، باب ثواب نمی‌فرماید. و این
همان مستلزم برائت است منتها باز همان اشکالی که در آیه تعذیب داشتیم علی هذا
التقدیر این جا هم می‌آید یعنی این علی هذا الوجه به درد کسانی می‌خورد که فقط امنیت
عن العقاب را می‌خواهند در باب برائت اما اگر عدم استحقاق را بخواهیم ملازمه ندارد.
خب خدای روی کرامتش، روی فضلش طریق جنت را سد نمی‌فرماید با این استحقاق
دارد. دیگه بالاتر از این نیست که می‌گوید عقاب نمی‌کنم ولی ممکن است استحقاق
عقاب باشد. این جا هم می‌فرماید که ثواب می‌دهم، راه جنت را ... یعنی ثواب‌های امور
دیگه. و راه جنت را نمی‌بندم، راه کرامت را نمی‌بندم. بنابراین علی هذا التقدیر علی
مسلكی استدلال تمام است و علی تقدیری که حق همان تقدیر است استدلال تمام
نیست.

منتها اصل این وجه که ما بگویم در آیه چیزی در تقدیر هست این معنی ندارد بلکه شاید
خلاف اصالت الظهور باشد چون اصل این است که چیزی در تقدیر نیست و همان طور
معنا را بدون در تقدیر گرفتن امری می‌توانیم معنا بکنیم و معنای صحیح دارد این جا دلالت
اقتضایی فراهم نمی‌شود تا دلالت بکند بر یک محذوفی.

و اما احتمال ششم:

احتمال ششم این بود که نه، ضلال به معنای خودش باشد، به معنای گمراهی باشد و
اسناد هم اسناد حقیقی باشد به معنای ایجاد باشد. «و ما کان الله لیضل» یعنی خدای
متعال ایجاد گمراهی نمی‌فرماید برای قومی و قومی را گمراه نمی‌فرماید «بعد از هداهم
حتی یبین لهم ما یتقون» و آن اشکال عقلی هم دفع می‌شود به این که این اسناد این
گمراهی به خدای متعال از باب این است که همه امور، سرسلسله همه امور موجوده در
عالم خدای متعال است. «هو خالق کل شیء» خدای متعال این طور فرموده و فرموده
است که خودتان به هر چی شما عمل می‌کنید من آفریدم. «خلقکم و ما تعملون» ما
تعملون را هم او خلق. از باب این جهت می‌فرماید و الا نه این که مستقیماً آن‌ها را گمراه
کرده، نه، آن‌ها خودشان در اثر سوء اختیارشان، در اثر شهواتشان این‌ها ضلالت پیدا

کردند ولی چون وجود این ضلالت بعد از این که آن‌ها مقدمات اعدادیه‌اش را فراهم کردند بالاخره لباس وجود پوشیدن آن‌ها به خدای متعال است از این جهت اسناد به خدا درست است مثل «و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی» پس بنابراین این جور می‌توانیم تصویر بکنیم، اسناد درست باشد.

خب حالا علی هذا التقدير دلالت درست است یا درست نیست؟ «و ما کان الله لیضل» خب این هم اگر این جور گفتیم دلالت تمام خواهد بود چون قهراً معنایش این است که ایجاد تسیبی ندارد خدای متعال، ایجاد تسیبی قبل از بیان ایجاد تسیبی هم ندارد یعنی واقعیت امر قبل از بیان جوری نیست که بشود بگویم خدای متعال ایجاد کرده است ولو به تسیب ولو به این که سر سلسله علل است، نمی‌شود گفت، خب وقتی خدا ایجاد نکرده باشد بالتسبیب معلوم می‌شود نیست، واقعیت ندارد، اگر واقعیت داشته باشد که خب خدا ایجاد کرده آن را. پس «و ما کان الله» نفی اضلال از طرف خدای متعال حتی به این معنا این مساوق است با عدم وجود ضلالت برای عبد. وقتی ضلالت و گمراهی برای عبد نبود حتی اگر احتیاط نکند پس معلوم می‌شود که در این جا برائت هست، تکلیف نیست، استحقاق نیست. حتی استحقاق هم نیست چون اگر استحقاق باشد باز ضلالت گفتیم هست از نظر دیدگاه عقل، گمراهی است از نظر دیدگاه عقل، چون بی‌احترامی به مولی است، خروج از ری عبودیت و رقیّت است. بنابراین علی هذا التقدير دلالت آیه شریفه بر مدعا یک دلالت واضحه‌ای خواهد بود.

سؤال: ...؟

جواب: آن حالا حرف آخری است که بعداً ان شاء الله.

پس بنابراین دلالت می‌کند. پس اگر حالا فرض کنید در صورتی که ما ادله احتیاط هم نداشتیم پس دیگه از این آیه با این بیان خیال‌مان راحت می‌شود. حالا آیا این نسبتش با ادله احتیاط چی می‌شود آن ان شاء الله یأتی.

خب إثم الکلام در این است که این معنای ششم تمام است، می‌شود این را گفت یا نه؟ بله به حسب مطلب عقلی درست است یعنی به این محاسبه که هر چی در عالم موجود می‌شود. اما قد یقال که این با ادبیات قرآن سازگار نیست. چون در قرآن شریف در آیه 79 سوره مبارکه نساء حالا فرموده:

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم «ما أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَ ما أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ»

آن را به خدای متعال نسبت نمی‌دهد. «فمن نفسک» حسنات شما من الله است اما آن من نفسک است. خب این جا اگر بخواهیم بگویم که خدای متعال اضلال عباد را یعنی همین گناهان‌شان، همین کج‌روی‌هایشان را به خودش دارد نسبت می‌دهد که «ما کان الله لیضل» و لکن یضل بعد از این که «بین لهم ما یتقون» این با ادبیات کتاب ناسازگار است حالا البته در این مورد بحث فراوان است، بحث کلامی و عقلی. مرحوم علامه هم در ذیل این آیه چندین صفحه شاید مفصل وارد این بحث‌ها شدند و این بحث قرآنی و هم چنین بحث معرفتی بسیار مهمی است که حالا نکله الی موضعه.

سؤال: ...؟ آیه قبلش می‌گوید «کلُّ من عندالله»

جواب: بله آن «کل من عند الله» با آن، ولی نسبت نمی‌دهد. بله اگر آن معنایش این باشد و الله العالم این جاها باید دست به عصا راه رفت. اگر معنایش این باشد توجه به آن امر عقلی است اما در مقام نسبت می‌گوید این از خودت است.

سؤال: این تعبیر «یضل الله» توی قرآن زیاد است.

جواب: بله آن جاها هم آن وقت به همین معنا است.

سؤال: این دو تا با هم قابل جمع است، تعارض است؟

جواب: تعارض نمی‌گوییم دارد، می‌گوییم ادبیاتش نیست. مثل این که ادبیات قرآن نیست، در ادبیات شرع این نیست که ما بگوییم یا واجب الوجود اغفر لنا. یا الله است، یا رب است، یا غفور است، یا رحمان است ولی یا واجب الوجود لذاته. این توی ادبیات نیست، ولو یک واقعیت است، یک حقیقتی است اما به این نحو که «أنت الواجب الوجود لذاتک» این ادبیات به کار نمی‌رود. نه این که خلاف عقل است، بلکه برهان می‌گوید این چینی است و این درست است. اما یک ادبیات رایج در قرآن نیست، رایج در ادعیه مأثوره نیست. یک جا ما ندیدیم تا حالا، یادم نمی‌آید که یک مورد حتی دیده باشیم فی الکتاب و السنة چه از پیامبر اکرم(ص) و چه از ائمه هدی علیهم السلام که واجب الوجود لذاته گفته شده باشد. پس بنابراین این منافات با این ندارد که مطلب درست است، حق است. آن وقت خود خدای متعال اگر این جا می‌فرمود از خودت است، آن نیست بعد بیاید به این لحاظ که آن مصدر وجود است به خودش نسبت بدهد با این ادبیات کأنّ سازگار نباشد. فلذا جزم به این معنا نمی‌شود پیدا کرد علاوه بر این که معینی هم ندارد. پس هم مبعد دارد از جهت ادبیات کتاب و سنت. هم معین ندارد از جهت این که خب احتمالات دیگر هم که حالا بعد ذکر می‌کنیم این جا وجود دارد و ممکن است که به آن لحاظ باشد.

سؤال: استاد جمع این دو آیه توی تعبیر دعای کمیل هست که «اجريت علیّ حکماً اتبعته فيه هوى نفسی» اولاً استناد ایجاد تشبیهی را می‌گوید «اجريت لک» اما علت این حکم اتباع نفس خودم است. این جا هم همین است می‌گوید «ما اصابک سینه فمّن نفسک» یعنی به خاطر تبعیت هوای نفسم بوده اما باز هم اجریت.

جواب: نه، آن اجریت یعنی گفتی صلّ، گفتی صم. نه این که در خارج غیبت کرده، دروغ گفته و گناه کرده یا ترک صلات کرده. آن «اجريت علیّ حکماً اتبعته فيه هوى نفسی» حکماً یعنی صلّ، صم. آن وقت اتبعته فيه راجع به آن حکم هوا نفسی که مخالفتش کردم.

سؤال: ...؟ محرومیت از ثواب...

جواب: نه، حالا این دیگه معنای ظاهرش است که همین است دیگه.

و اما معنای هفتم:

سؤال: پس «...؟» آن هم همین طور است؟

جواب: حالا آن هم ...

سؤال: آخرش هم می‌گوید «لک الحمد علیّ...؟»

جواب: بله، و یا «لک الحجة» که شاید بهتر باشد. «و لا حجة لی فی ما جرى»

خب این به خدمت شما... حالا ببینید این بحث‌های اولاً من اهلش نیستم، این‌ها فوق چیز ما است بعد هم حالا بحث فعلاً اصول است نه بحث‌های عرفان و کلام و علوم عقلی.

و اما معنای هفتم:

در معنای هفتم این است که بگوییم آقا ضلالت به معنای خودش است، اسناد هم اسناد حقیقی است نه به ملاحظه این که مصدر الوجود است و تسبیب است، نه، مباحثی. و اشکال ندارد. چرا؟ برای این که آن که اشکال دارد و عقل نمی‌پذیرد آن در جایی است که اضلال و گمراه کردن ظلم باشد و ابتدایی باشد اما اضلال کیفری لایس. «و یضل الله الظالمین» هم همین است. این جا هم بله همین است. بعد از این که خدای متعال امر فرمود و نهی فرمود و ارسال رسل فرمود و همه تشویقات را آورد و همه وعد و وعیدها را داد و همه جور اعانت کرد حالا این طغیان می‌کند، سرپیچی می‌کند، به حرف نمی‌رود خدا از این به بعد می‌فرماید که در بعض موارد بفرماید من چه کار می‌کنم؟ من دیگه گمراه می‌کنم. یعنی اگر از من پرسید مثلاً جاده تهران کجاست، جاده اصفهان را نشان او می‌دهم می‌گویم برو این ور. نمی‌گویم، دروغ هم نمی‌گویم می‌گویم برو این ور. این گمراه کردن است دیگه. درست نقطه مقابلش را، چرا؟ جزاءاً برای آن کاری که تو کردی. خب این اشکال ندارد، این هم یک نحو عقاب است، یا یک نحو کیفر دادن است. عقل این را منع نمی‌کند که از راه کیفر و پاداش و جزاء حالا پاداش عبارت درستی نبود در فارسی. و جزاء بیاید این کار را بکند. بنابراین ظاهر آیه را اخذ می‌کنیم. آن معنای تأویل را لازم ندارد. فقط این تأویلی که لازم دارد به تناسب حکم و موضوع و آن دلیل و آن قرینه عقلیه گفته می‌شود این اضلال اضلال کیفری و جزایی است نه اضلال ابتدایی.

خب اگر این را گفتیم که به نظر می‌آید أقوى الوجوه همین است چون هیچ تصرفی در آیه شریفه نمی‌شود، لازم نیست بکنیم، معنا هم معقول است، تناسب حکم و موضوع هم که روشن است اصلاً مقام مقامی است که می‌فرماید بعد از تبیین این کار را می‌کنیم خود این نشان می‌دهد یعنی جزاء است. بعد از تبیین احکام این کار را می‌کنیم خودش یعنی جزاء است. پس اصلاً در مقام جزاء دارد این را می‌فرماید و در مقام جزاء که مانع عقلی ندارد تا ما بخواهیم بگوییم نمی‌شود به ظاهر بدوی آن اخذ کرد، باید تأویل ببریم به احد الوجوه. پس به این ظاهر اخذ می‌کنیم. و وقتی این ظاهر شد دلالت دیگه ندارد. چرا؟ برای این که اگر خدای متعال این جزاء را که گمراه کردن باشد که یک کار شدیدی است، این عذاب شدیدی است، عقاب شدیدی است. حالا اگر عقاب هم نگویم هست بالاخره یک مطلب شدیدی است این را اگر معلق فرمود و مشروط فرمود به بیان و ایصال احکام این دلالت ندارد که مراتب نازل و امور نازل و کیفرهای نازل هم مقید است و مشروط است.

پس بنابراین بله گفته می‌شود که این جور، این کار اضلال که یک کار خیلی بالایی است خدا این را انجام نمی‌دهد مثل اعلام مثلاً می‌گوید آقا من اعلام نمی‌کنم الا...؟ این شبیه آن است. می‌فرماید اضلال نمی‌کنم مگر این که بیان کنم ما یتقون را. اما اگر ما یتقون را بیان نکردم، استحقاق عقوبتی نیست؟ عقوبت‌های دیگه، پایین‌تر، چیزهای پایین‌تر وجود ندارد؟ این که نفی نمی‌کند.

سؤال: اضلال مراتب دارد دیگه، اطلاق دارد.

جواب: اضلال تمام آن گمراه کردن خیلی ... مراتب دارد ما قبول داریم ولی کل آن حتی آن مرتبه نازل‌ه‌اش یک چیز شدیدی است. خب این را فقط، خدا اضلال کیفر اضلال و به عبارۀ آخری کیفر اضلالی را دارد مقید می‌فرماید و تقید کیفر اضلالی بر بیان لایذال بر این که کیفرهای غیر اضلالی هم که قهراً آن‌ها ادون هستند از کیفر اضلالی، آن‌ها هم مقید باشد. بنابراین دلالت نمی‌کند بر عدم آن فضلاً از این که استحقاق را بخواهد نفی بکند در آن صورت‌های دیگر.

سؤال: استاد اضلال مباحثی که فرمودید جزایی هم باشد یعنی طرف یک خطایی مرتکب شد خدا دیگه بعد از آن مثلاً حق را برای او باطل جلوه می‌دهد، باطل را حق جلوه می‌دهد مثل کار شیطان و این با صفات دیگر خدا....

جواب: نه، دروغ نه، گفتم یک جوری نه که این دروغ است، دروغ نه ولی گمراهش می‌کند، گمراهش می‌کند به این که وقتی محاسبه می‌کند ذهنش، تخیلاتش، توهماتش این‌ها مثلاً موجب محاسباتش می‌شود و هی گمراه می‌شود، هی گمراه می‌شود.

سؤال: ...مباشرتاً...؟

جواب: مباشرتاً یعنی ایجاد توهم در ذهن او بکند.

سؤال: این با صدق و ...؟

جواب: نه، منافات ندارد. اگر ذهنش را این جوری کرد آن جوری تخیل هی بکند، اشکالی ندارد، عقل نمی‌گوید این عیب دارد اگر جزائاً باشد.

خب این «کذلک زینا فی قلوبهم الاثم» زینا فی قلوبهم الاثم.

سؤال: ...؟ به خاطر این قرینه باید بگوییم...؟

جواب: بله زینا فی قلوبهم الاثم.

سؤال: زین لهم الشیطان ...؟

جواب: بله آن هم هست ولی «زینا فی قلوبهم الاثم» هم هست. این جزائاً است.

سؤال: ...؟ اضلال دنیوی است یا آخری؟

جواب: اضلال دنیوی است.

سؤال: سبب عقاب اخروی می‌شود ...؟

جواب: قهراً اضلال دنیوی استعقب به قول بزرگان به خصوص مثل صاحب تسدید الاصول دام ظلّه فرموده اضلال يستعقب العقاب الأبدی و الخلود فی النار. آن اضلال مال دنیا است دیگه آخرت اضلال ندارد. ولی اضلال دنیا يستلزم آن عذاب اخروی را.

سؤال: یعنی عقاب اخروی اشد است؟

جواب: نه این اضلال یکی از آثارش آن امر ادون هست. یعنی خود این اشد از آن است

ولی یکی از چیزهایش این است که آن يستعقب آن عقاب را هم.

سؤال: اصلاً خداوند توی عالم کار ...؟ همه‌اش با اسباب و این‌ها کار می‌کند. ...؟

جواب: یعنی جاهایی که معلوم است تخلل اراده نشود. ببینید یک وقت قصر است...

سؤال: ...

جواب: نه، آن منافاتی ندارد یک وقت قصر است یک وقت نه، تخلل اراده می‌شود. جاهایی که تخلل اراده می‌شود آن جا اسناد به تسبیب است. جایی که تخلل اراده اصلاً نمی‌شود مثلاً کسی را می‌کشد تا چی؟ چاقو باید بزند، یا تیر به او بزند دیگه این تیر و چاقو که اراده ندارد. این جا مباشر است. حالا این که مباشر گفته می‌شود یعنی در مقابل این جا است که تخلل اراده بشود. حالا خدای متعال هم می‌تواند... حالا این‌ها یک بحث‌هایی است که دیگه در محل خودش است که آیا بالاخره خدای متعال بلا واسطه می‌تواند... می‌شود نه می‌تواند. این غلط است این تعبیر. می‌شود چنین چیزی، قابل تحقق است که ممکنات یا نه آن‌هایی که عقول عشره درست کردند زیربنای فکری‌شان همین است که این‌ها نمی‌شود صادر بشود بلاواسطه، این تکثرات از خالق متعال، عقل اول فقط آن می‌شود بلاواسطه صادر بشود. عقل اول باید ... حالا این حرف‌هایی که دیگه و الله العالم.

به خدمت شما عرض شود که این جا نستدرک یک احتمال که جای آن این بود که در احتمال سوم ذکر می‌کردیم بعد بر خوردیم که بعضی اجله فرموده‌اند و آن این است که بعضی آمده‌اند این اضلال به معنای ترک گرفتند. ضلالت به معنای ترک.

پس تصرف در چی کردند؟ تصرف در ماده می‌شود. تصرف در ماده یا این بود که به معنای خذلان بگیریم که اول بود. یا به معنای عذاب بگیریم که دوم بود. سوم به معنای ترک است یعنی «و ما کان الله لیضل» یعنی «لیترک قوماً بعد از هداهم حتی یبیین لهم ما یتقون» خدای متعال بعد از این که هدایت کرد قومی را به ایمان و خودش و پیامبرانش این جور نیست که دیگه رهای‌شان کند بگوید حالا که ما را که شناختید و دیگه تشریعاتی برای آن‌ها نداشته باشد، ما یتقون را برای آن‌ها بیان نکند، خدا رها نمی‌کند. پس مفاد آیه شریفه راجع به کار خود خدای متعال است که ما بعد از این که هدایت کردیم کار را تمام شده تلقی نمی‌کنیم. «و ما کان الله لیضل ای یترک قوماً بعد از هداهم بالایمان حتی... لایترکهم حتی یبیین لهم ما یتقون» راه و روش تقوا را هم برای آن‌ها هم تبیین می‌فرماید. راه و روش زندگی را برای‌شان تبیین بفرماید. فقط این جور نیست که هدایت‌شان به ایمان بکند، به اصول عقاید بکند بعد دیگه رها بکند. پس آیه شریفه در مقام بیان این اصلاً ربطی به مسأله برائت و عدم برائت ندارد، ناظر به مقام مسؤولیت در مقابل احکام و این‌ها نیست، ناظر به کار خودش است که من این جور نیستم که بعد از هدایت مردم به ایمان به خودم آن‌ها را رها کنم. نه، بلکه تبیین می‌کنم برای آن‌ها ما یتقون را. این جور آیه شریفه... لعل معنای آیه این باشد و اگر این باشد که دیگه اصلاً ربطی به ...

خب این هم معنایی است و لکن خب «یَضِلُّ و یُضِلُّ» که به معنای یترک نیست در لغت و در عرف عرب و بعد از این که معنای هفتم قابل اراده هست و با اصالة الحقيقة هم سازگار هست ما وجهی برای رفع ید از آن ظهوری که مقتضای اصالة الحقيقة هست نداریم بنابراین این فرمایش هم یک احتمالی است که اگر مشکل عقلی داشتیم و آن همه وجوه دیگه اشکال داشت خب این لایأس به این که حالا بگوییم کنایه هست اضلال این جا

از ترک. چون این ترک سبب می‌شود برای ضلالت و گمراهی از باب تسمیه سبب به اسم مسبب به این ترک اطلاق ضلال شده باشد چون ترک منشأ ضلالت می‌شود. بنابراین می‌گوییم ترک هم گفته شد ضلال و یضل.

سؤال: این معنا معنای چهارم است.

جواب: پس هشتم می‌شود دیگه.

پس بنابراین جای ذکر آن در... آقایان در تقاریرشان می‌توانند این را ... کما این که من خودم در این نوشته‌ام آوردم آن جا. پس بنابراین این می‌شود معنا هشتم. یعنی ما هشت معنا در این آیه شریفه ذکر کردیم، سه تا معنا در حقیقت تصرف در ماده بود و دو تا تصرف در هیأت بود. یکی تقدیر بود، دو تا دیگر هم عبارت بود از این که نه ضلالت به خود معنای خودش باشد، اسناد هم همان اسناد حقیقی باشد اما یکی براساس این که آن مصدر الوجود است و یکی دیگه بنابراین که نه، نه از باب مصدر الوجودی بلکه از باب این که این اضلال کیفی است و اسنادش اشکال ندارد ولو بالتسبیب هم نباشد و بالمباشره بخواهد باشد.

پس فتحصل مما ذکرنا که بنابر آن چه که تقویت کردیم در مفاد آیه کریمه و استظهار می‌کنیم از آیه شریفه، آیه شریفه دلالت ندارد. این آیه شریفه بر برائت دلالت ندارد چون آن معنای هشتم استظهار کردیم گفتیم این ملازمه ندارد با اصالة البرائة.

اگر استظهار هم نکنیم لااقل معنای هشتم در کنار بقیه معانی یک معنای قابل قبولی است، یک احتمال قابل قبولی است. پس امر آیه شریفه مردد می‌شود بین مفادی که... بعض مفادهایی که یصح الاستدلال به و بعض مفادهایی که لا یصح الاستدلال به.

سؤال: استاد این جا با اصالة الحقیقه یضل که به معنای ترک و یترک نیست نمی‌شود کشف مراد کرد؟

جواب: بله. اصلاً از همین ... اصالة الحقیقه یک چیز... اصالة الحقیقه یعنی همین اصلاً. یعنی مردم همان معنای حقیقی آن را می‌کنند.

سؤال: پس احتمال آخر که خلاف...

جواب: کدام احتمال آخر؟

سوال: احتمال هشتم، یضل به معنای یترک...

جواب: بله دیگه عرض کردم.

سؤال: خب اگر این طور باشد این احتمال نمی‌تواند تنافی را استظهار پیدا کند.

جواب: تنافی نمی‌کند.

سؤال: به اجمال نمی‌کند چون اصالة الحقیقه را داریم. بالاجمال نمی‌کند که پس بفهمیم نمی‌شود استدلال کرد.

جواب: نه، آن که جواب دادیم. حالا اگر کسی تنزل دارد می‌کند.

سؤال: از چی تنزل می‌کند؟

جواب: تنزل می‌کنیم می‌گوییم استظهار نمی‌توانیم بکنیم. بالاخره آن‌ها هم شاید کنایه از این باشد. کما این که قائل به این قول شاید همین جور آن می‌گوید شاید همین جور آن می‌گوید لعل معنای آیه این باشد.

سؤال: نمی‌تواند بگوید.

جواب: خب نمی‌تواند بگوید درست است، اشکال اول‌مان همین بود. اشکال اول همین بود که این خلاف اصالة الحقیقه است که شما می‌فرمایید. به چه دلیل این را می‌فرمایید میبنی دارد، هیچی ندارد. اشکال عقلی هم که جواب دادیم پس این اشکالی ندارد که. حالا اگر شما می‌گویید خب نه ممکن است حالا این گفته زیڈ کثیر الرماد یک جایی هم احتمال دارد واقعاً بخواهد بگوید سخاوت دارد، یک جا هم نه، می‌خواهد بگوید این خاکستر خانه‌اش خیلی است. آن وقت‌ها سابقاً یک چیزی درست می‌کردند من یادم رفته که از سیمان ... اسمش یادم رفته.

سؤال: ساروج.

جواب: بله ساروج که از سیمان اقوی است. خب یکی از موادی که استفاده می‌شد در ساختن ساروج خاکستر بود. حالا می‌گوید زیڈ کثیر الرماد، شاید می‌خواهد بگوید از خانه او بگیرد بیاورد ساروج درست بکنید. حالا گفته زیڈ کثیر الرماد، مردد شد کنایه است که سخاوت دارد یا این که نه، می‌خواهد بگوید خاکستر زیاد دارد بروید بیاورید تا ساروج درست بکنیم برای این بنایی که داریم. حالا این آقا هم بفرماید که مثلاً ما نمی‌دانیم شاید آیه دارد کنایه می‌زند از این که می‌خواهد بگوید من ترک نمی‌کنم ... این ممکن است.

سؤال: می‌خواهم بگویم دافع این احتمال برای مستدل به برائت خود اصالة الاحتیاط است. یعنی می‌گوید که این احتمال را یعقبه اصالة الاحتیاط. و این اجمال....

جواب: اصالة الاحتیاط؟

سؤال: اصالة الحقیقه، عذر می‌خواهم. اصالت الحقیقه یتبع این احتمال را شما ...؟

جواب: بله ما اشکال‌مان بود به فرمایش ایشان. گفتیم این فرمایش شما مخالف اصالة الحقیقه هست بعد از آن که اصالة الحقیقه در این جا قرینه بر خلاف آن نداریم.

سؤال: خب پس نتیجه بگیرید دیگه.

جواب: گفتیم این حرف باطل است دیگه. حالا داریم تنزل می‌کنیم می‌گوییم اگر صرف‌نظر هم بکنیم از این حرف بالاخره این جا احتمالاتی است، استظهار حرف شما درست نیست، آن احتمال هم هست، چند تا احتمال است این جا هفت هشت تا احتمال وجود دارد پس مفاد آیه مردد می‌شود بین بعض ما یصح الاستدلال به، آن بعض هم چند تا است. و بعض ما لایصح که آن هم چند تا است و معینی برای آن نیست.

سؤال: بله ما هم همین را می‌خواهیم بگوییم. می‌خواهیم بگوییم مردد نمی‌شود ...

جواب: ما هم می‌گوییم مردد نیست.

سؤال: مردد نمی‌شود تا بگوییم این جا به اجمال ... و نمی‌توان استدلال کرد. آقایی که استدلال می‌کند می‌گوید اتفاقاً چون مخالف با اصالة الحقیقه هست اتفاقاً این احتمال مخلّ به استدلال نیست. نه تنها استظهار نمی‌توانیم قطعاً بکنیم چون اصلاً حقیقت نیست. بلکه اصالة الحقیقه به معنای اضلال دفع این احتمال را که به معنای ترک باشد. و لذا نگوئید چون این صرف احتمال هست ایجاد تردید و اجمال می‌کند پس ما استدلال نمی‌توانیم بکنیم.

جواب: تنزل اشکال دارد؟

سؤال: در مقام نتیجه‌گیری که شما می‌خواهید نتیجه‌گیری بکنید بله.

جواب: نه. اول می‌گوییم آقا ... اول این جوری می‌گوییم، به فائل محترم عرض می‌کنیم که فرمایش شما تمام نیست چون مخالف اصالت الحقیقه هست و قرینه‌ای بر آن نیست. این تمام. بعد می‌گوییم حالا این فرمایش شما درست نیست تمام شد. و ما چی می‌گوییم؟ می‌گوییم آیه دلالت نمی‌کند به خاطر احتمال هشتم که گفتیم استظهار می‌کنیم احتمال هشتم را.

سؤال: هفتم.

جواب: هفتم در آن و ... وقتی این را آوردیم هشتم می‌شود دیگه. احتمال هشتم چون آن را بردیم سوم کردیم. و آن سوم ما می‌شود چهارم، این آخری می‌شود هشتم. حالا شما... بعد حالا جواب دیگری می‌دهیم، ما می‌گوییم توانایی تشخیص ظهور پیدا نکردیم. ما هستیم و هفت هشت تا احتمال. توانایی تشخیص ظهور اگر برای ما پیدا نشد می‌گوییم استدلال عقیم است. چرا؟ چون اگر این هشت تا همه‌اش شریک بود در این که دلالت دارد خب خوب بود. گفتیم علم اجمالی داریم بالاخره یکی از این‌ها است. ولی چون بعضی از این‌ها لایصح الاستدلال و بعضی یصح الاستدلال به، بنابراین مردد می‌شود. این هم تمام کلام در این آیه شریفه به این نحوی که عرض شد.

حالا این جا دو تا مطلب هست که ... خب در این چهار دقیقه اگر بشود دو تا اشکال را هم مطرح کنیم که دیگه برویم آیه بعد روز شنبه ان شاء الله آیه بعد را بحث کنیم.

اشکال اول این است که قد یقال ولو بپذیریم که آیه دلالت بر برائت می‌کند در صورتی که تبیین ما یتقون نشده باشد می‌گوید عقاب نیست، بعد از تبیین استحقاق عقاب هست. ولو از آن اشکالات قبلی صرف‌نظر کنیم و بپذیریم دلالت را اما گفته می‌شود که تمسک به آیه در شبهات حکمیه تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه است. چرا؟ چون مراد از حتی یبیین ما یتقون این است که یعنی به طرق عادی تبیین کنیم نه این که در گوش هر کسی بیاید بگوید. و الان ما در زمانی هستیم که خدای متعال این کار را کرده. تبیین ما یتقون کرده. بنابراین اگر یک جا شبهه حکمیه داریم، نمی‌دانیم این جا تبیین شده یا نشده. اگر در واقع فرموده باشد ظالمین جلوی آن را گرفته باشند یا حوادث عالم؛ موریان خورده باشد آن حدیث‌ها را مثلاً، کتبی که در آن بوده این‌ها در اثر جهات مختلف از بین رفته باشد، فراموش شده باشد از ذهن روات که این را نقل کرده باشند یا نوشته باشند به یک وجهی از وجوه این حدیث‌هایش به دست ما نرسیده باشد. خب این جا یبیین بوده ما نمی‌توانیم بگوییم که پس اضلال نیست چون یبیین نیست.

پس بنابراین «حتی یبیین ما یتقون» یعنی آن را تبیین کند به همین روش عادی که دارد. و

شاهد بر این که عدم وصول به دست ما و تک تک ما نفی نمی‌کند تبیین را این است که اگر ما به وجدان‌مان مراجعه کنیم غلط است مثلاً شارع مقدس بفرماید، یا امام صادق سلام الله علیه بفرماید ما برای مردم تبیین کردیم، ظالمین نگذاشتند به دست‌شان برسد. این عبارت غلط است؟ ولی این غلط است که بگویند ما ایصال به آن‌ها کردیم ظالمین نگذاشتند به دست‌شان برسد. این تناقض می‌شود. ما ایصال کردیم ظالمین نگذاشتند به دست‌شان برسد این تناقض است. ما برای آن‌ها تبیین کردیم ظالمین نگذاشتند به دست‌شان برسد این تناقض نیست. و می‌پذیرد ذهن انسان

سؤال: لهم می‌پذیرد.

جواب: بله. لهم دیگر، می‌گوید تبیین کردیم برای آن‌ها اما نگذاشتند به دست‌شان برسد. پس اگر بگوید ایصال کردیم به آن‌ها بعد بگوید اما ظالمین نگذاشتند به دست‌شان برسد این با هم تناقض دارد.

اما وجداناً می‌بینیم می‌شود گفت بیّننا لهم آن هم می‌گوید برای قوم، بیّننا للشخص ممکن است تا ایصال نشود نتوانیم بگوییم بیّننا الزید، اما للقوم، للملة، برای این طائفه. خب این برای طائفه ما روشن کردیم به چیه؟ به این است که در آن جایی که باید قرار بدهیم وحی کردیم، نوشتیم، گفتیم، ولی ظالمین نگذاشتند. پس فرق است بین اوصلنا الیهم، این با عدم وصول به آن‌ها که ظالمین نگذاشتند و حوادث نگذاشت به دست‌شان برسد با آن جور در نمی‌آید. ولی بیّننا لهم خصوصاً اگر آن میبّین له یک شخص نباشد، قوم باشد، یک جمعیت باشد. من برای این مردم تبیین کردم نگذاشتند به دست‌شان برسد.

سؤال: ...؟

جواب: بله. حالا یا به بعضی‌شان هم شاید رسیده باشد.

سؤال: ...؟

جواب: به بعضی‌شان برسد قبول می‌کنید؟ حالا همین یک ذره را هم قبول بکنید کافی است. لعل این به بعضی رسیده. حالا به دست من رسیده. الان فقیه این زمان که شک می‌کند مثلاً فلان چیز واجب است یا واجب نیست دلیلی پیدا نمی‌کند لعل توی آن دوپست سال به عده‌ای رسیده حالا روایتش الان به دست ما نرسیده.

سؤال: ...؟

پس بنابراین شبهه مصداقیه آیه شریفه می‌شود. «حتی بیّننا لهم ما یتقون» چون بیّننا لهم فرموده. باز این غیر از آیه تعذیب است که فرمود «حتی نبعث رسولاً» آن جا می‌گفتند کنایه از ایصال است. ولی اگر آن جا هم ما همین حرف را بزنیم بگوییم «نبعث رسولاً» کنایه از تبیین است مثل این جا این اشکال آن جا هم می‌آید.

خب این اصل اشکال. آیا ذابّی از این اشکال هست یا نیست؟ شهید صدر قدس سره ... حالا ما خیلی هم پیاز داغش را اضافه کردیم برای این که یک خرده جا بیفتد، مرحوم شهید صدر فرموده ظاهر بیّننا لهم این است که یعنی یوصل الیهم. حالا دیگر این ادعایی است که ایشان می‌فرمایند که نه به معنای ایصال است. ایصال به آن‌ها است و لکن همان طور که عرض کردم خیلی برای ما واضح نیست که بیّننا لهم به دلیل همان امر ارتکازی که

ایصال با آن سازگار نیست اما بیّن لهم ارتکاز می‌پذیرد که بگوئیم بیّت لهم ولی این ظالمین نگذاشتند به گوش‌شان برسد. چون این ارتکاز را ما می‌بینیم که لایأس به و زیر بار آن می‌رود ارتکاز ما بنابراین مساوقت ندارد بیّن لهم با ایصال. بنابراین این اشکال هم اشکال قوی‌ای است در مقام.

یک اشکال دیگری هم هست که حالا دیگه چون وقت تمام شده ممکن است شنبه ذکر کنیم و بعد برویم آیه بعد.

وصلی الله علی محمد و آل محمد.